

مفهوم «واقعیت» نزد موريس شليک

محسن دنیوی*

چکیده

وجوه معرفت‌شناختی و روش‌شناختی پوزیتیویست‌های منطقی همواره در کانون توجه بوده است. در این مقاله قصد داریم، با توجه به تقابل موريس شليک و حلقه وین با متافیزیک، وجه هستی‌شناختی اندیشه او را بازسازی کنیم. شليک شناخت ما از «واقعیت»، و هم‌چنین «جهان خارج مستقل از ما» را به دو قلمروی شناخت عرفی یا شناخت لازم برای زندگی روزمره و شناخت علمی تفکیک می‌کند. او با تکیه بر این تفکیک نشان می‌دهد که چگونه مکتب پوزیتیویسم منطقی در هیچ‌یک از این دو قلمروی شناختی نیازمند مواجهه متافیزیکی با واقعیت و جهان خارج نیست. در این مقاله ابتدا به این مسئله می‌پردازیم که تصور او از واقعیت و جهان مستقل از ما به منزله مقولاتی هستی‌شناختی چه بوده است و سپس به این نکته که تلقی مذکور از واقعیت چه تأثیری در روش‌شناسی و معرفت‌شناسی پوزیتیویسم منطقی داشته است.

کلیدواژه‌ها: واقعیت، شليک، رئالیسم، پوزیتیویسم، داده بی‌واسطه حسی.

۱. مقدمه

مفهوم واقعیت یکی از مفاهیم کلیدی و مؤثر در میان مکاتب مختلف فلسفه علم است. به‌طور معمول، بررسی واقعیت و جهان مستقل از ما به قلمروی متافیزیک (هستی‌شناسی) تعلق دارد. اما با این‌که غالب مکاتب فلسفه علم در قرن بیستم توجهی به هستی‌شناسی به این معنا نداشته و خود را در قالب مکاتب معرفت‌شناختی و روش‌شناختی معرفی کرده‌اند و

* دانشجوی دکتری فلسفه علم و فناوری، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

donyavi1979@gmail.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۱۱/۱۵، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۰۲/۱۲

برخی نیز مانند پوزیتیویسم منطقی به جد از رویکرد متافیزیکی به امور پرهیز کرده‌اند، مرور آثار و آرای پوزیتیویست‌های منطقی و دیگر فیلسوفان علم نزدیک به آن‌ها نشان می‌دهد که آن‌ها نیز تصویری از واقعیت (reality) و جهان مستقل از ما پرورنده‌اند که نسبت وثیقی با رویکرد معرفت‌شناختی و روش‌شناختی مورد تأکید آن‌ها داشته است.

در میان مکاتب فلسفه علم بی‌شک پوزیتیویست‌های منطقی بیش از دیگران ضدیت خود را با متافیزیک و مواجهه هستی‌شناسانه ابراز کرده‌اند. اما مسئله این است که آن‌ها با وجود مخالفت با متافیزیک و دوری از به‌کارگیری هرگونه گزاره متافیزیکی چه تصویری از واقعیت داشته‌اند که منجر شده است به پیشنهاد آزمون‌پذیری (verifiability) یا تأییدپذیری (confirmability) برای بررسی صدق نظریه‌های علمی.

نظریه‌های علمی درباره جهان سخن می‌گویند؛ از این رو، از منظر پوزیتیویست‌های منطقی، برای پذیرش یا رد آن‌ها گریزی از ارجاع تجربی به جهان واقع وجود ندارد. از سوی دیگر، این نظریه‌ها در ذهن دانشمندان صورت‌بندی می‌شوند. اگر فرایند ذهنی شکل‌گیری نظریه منشأ انتزاعی در عالم خارج از ذهن دانشمند دارد، پس دانشمند باید تصویری پیشینی از جهان واقع داشته باشد که بر بستر آن تصور، روابطی را میان پدیده‌ها برقرار کند و به نظریه شکل دهد.

در این مقاله قصد داریم این تصویر از واقعیت را در نگاه پوزیتیویست‌های منطقی و از منظر موريس شلیک در مقام مهم‌ترین عضو این حلقه و رهبر فکری آن بررسی کنیم. موقعیت خاص شلیک، در مقام شخصیت اصلی حلقه وین، به نقش او در صورت‌بندی چهارچوب پوزیتیویسم منطقی بازمی‌گردد. شلیک، کارنپ، نویرات، و رایشنباخ را شاید بتوان در جایگاه متفاوت از دیگر اندیشمندان عضو حلقه وین قرار داد؛ چراکه آن‌ها نقش مؤثرتری در صورت‌بندی نظری مکتب و ایده‌های اصلی آن مانند آزمون‌پذیری، انهدام متافیزیک، کارکرد فلسفه، و وحدت علوم داشته‌اند.

پس بررسی آرای این اندیشمندان و به‌ویژه موريس شلیک می‌تواند تا حدودی نشان دهد که پوزیتیویست‌های منطقی چه تصویری از واقعیت داشته‌اند.

براین اساس ابتدا چنین سؤالاتی را بررسی خواهیم کرد: «واقعیت»، «جهان خارج»، یا «جهان مستقل از ما» چه معنا و مفهومی در اندیشه شلیک دارند؟ شلیک براساس چه تصویری از واقعیت به الگوی روش‌شناختی خاصی ذیل پوزیتیویسم منطقی یا به بیان خودش تجربه‌گرایی منسجم (consistent empiricism) رسیده است؟

سپس به معرفت‌شناسی شلیک و آموزه‌های کلیدی پوزیتیویسم منطقی در حوزه روش‌شناسی اشاره خواهیم کرد تا تأثیر تصور شلیک از واقعیت و جهان خارج در روش‌شناسی و معرفت‌شناسی پوزیتیویسم منطقی روشن شود.

۲. متافیزیک، رئالیسم و پوزیتیویسم

شلیک در سال ۱۹۳۲ (سال‌های آخر حیات خود) مقاله‌ای منتشر کرد با نام «رئالیسم و پوزیتیویسم». او در این مقاله، که تلاشی برای پاسخ به پرسش اول بود، ابتدا سه نگرش را از یک‌دیگر تفکیک می‌کند: در گام اول، متافیزیک و رئالیسم و پوزیتیویسم را از یک‌دیگر تفکیک می‌کند و در گام بعد، به‌نحو مبنایی متافیزیک را از دو نگرش دیگر؛ چراکه گسست میان متافیزیک با پوزیتیویسم و رئالیسم را گسستی عمیق و ریشه‌ای می‌داند. شلیک بر این باور است که هرچند پوزیتیویسم با رئالیسم هم اختلافاتی دارد، نقطه‌تعارض اصلی میان نگاه متافیزیک‌دان‌ها و جهان‌بینی علمی پوزیتیویست‌ها به شبه‌مسئله واقعیت و جهان خارج است (Schlick 1948: 482).

از آن‌جاکه این مقاله در سال‌های پایانی عمر شلیک نگاشته شده است، اهمیت ویژه دارد و محتوای آن به‌نحوی جمع‌بندی نگرش او را پس از تغییرات و تطورات مختلف نمایان می‌سازد.

شلیک در ابتدای این مقاله درباب تقابل میان پوزیتیویسم و متافیزیک برسر مسئله واقعیت چنین می‌گوید:

اگر ادعا کنیم متافیزیک آموزه‌هایی است شامل «وجود محض» (true being)، «واقعیت فی‌نفسه» (reality in itself)، یا «وجود ترافرازنده» (transcendent being)، آن‌گاه این نوع سخن‌گفتن از وجود حقیقی و واقعی به‌وضوح فرض گرفته است که یک وجود کم‌تر واقعی یا کلاً غیرواقعی در برابر این وجود قرار دارد، همان‌گونه‌که همه متافیزیک‌دان‌ها، از روزگار افلاطون و الثایی‌ها، چنین فرض کرده بوده‌اند. اگر این وجود ظاهری به قلمروی پدیدارها تعلق دارد، واقعیت ترافرازنده حقیقی صرفاً در دسترس تلاش‌های متافیزیک‌دان‌هاست و علوم خاص صرفاً درگیر ظواهرند و این ظواهر تنها چیزی است که در حیطه معرفت علمی قرار دارد. تقابل موجود میان شناخت پیدا کردن به این «دو نوع وجود» ما را به این واقعیت رهنمون می‌کند که ظاهر یا پدیدارها از جنس داده حسی بی‌واسطه (given) هستند و فوراً به‌فهم درمی‌آیند؛ حال آن‌که به واقعیت متافیزیکی باید از مسیر غیرمستقیم و به‌کمک این داده‌ها ارجاع داد. باین حساب به‌نظر می‌رسد که

به مفهوم بنیادین پوزیتیویست‌ها دست یافته باشیم. ایشان همواره از داده حسی بی‌واسطه سخن به میان می‌آورند و غالباً اصل پایه‌ای خود را، مانند دانشمندان، در قالب این ایده ابراز می‌کنند که فیلسوف همواره باید در حوزه داده تجربی باقی بماند و در گامی به پیش می‌گویند که این قبیل فعالیت متافیزیک‌دان‌ها ناممکن یا بیهوده است (ibid.: 488).

مرز میان متافیزیک و پوزیتیویسم با تکیه بر واقعیت ترافرازانده در متافیزیک شفاف می‌شود. در بیان متافیزیک‌دان‌ها واقعیت ترافرازانده و رای آن‌چه حس و شهود حسی ما درک می‌کند قرار می‌گیرد و دریافت آن از طریق شهود عقلی ممکن است، که برای همگان حاصل نمی‌شود. اما شلیک درباره اختلاف نظر میان رئالیسم و پوزیتیویسم رویکرد متفاوتی دارد و اختلاف میان این دو مکتب را ناشی از یک سوء تفاهم و پرداختن به یک شبه مسئله به جای مسئله می‌داند. نکته مهم این است که بخش قابل توجهی از رئالیست‌ها دانشمندان علوم طبیعی‌اند که شلیک معتقد است از محدوده فعالیت علمی بیرون آمده و درگیر شبه مسئله‌ای فلسفی شده‌اند و از همین روست که بر وجود واقعیت و معنایی تأکید می‌کنند، و رای آن‌چه در داده تجربی یافت می‌شود.

به گفته شلیک واقع‌گرایان تصور درستی از نگرش پوزیتیویست‌ها ندارند و محل اختلاف به درستی روشن نیست، هرچند ریشه اختلاف به داده حسی بی‌واسطه باز می‌گردد.

مشکل موجود دقیقاً همان پرسش مربوط به واقعیت جهان خارج است. دو مکتب فکری را می‌توان در این خصوص در نظر گرفت: مکتب واقع‌گرایی که به واقعیت جهان خارج باور دارد و مکتب پوزیتیویسم که به چنین چیزی باور ندارد. اطمینان دارم که مقابل هم قرارداد دو مکتب فکری، به این شیوه، عمل کاملاً لغو و بیهوده‌ای است؛ زیرا هر دو مکتب، از اساس، کم‌ترین تصوری از آن‌چه بیان می‌کنند ندارند. پیش از این که بخواهم این نکته را شرح دهم، می‌خواهم نشان دهم که چگونه عادی‌ترین تعبیر از گزاره "تنها داده حسی بی‌واسطه واقعی است" فوراً به سمت یک دیدگاه متافیزیکی سوق پیدا می‌کند (ibid.: 481).

این بدفهمی تاحدی است که پوزیتیویسم را به شکلی از متافیزیک گرفتار کرده است و اگر این تمایز روشن نشود و به روایت‌هایی مانند روایت ماخ از داده‌های حسی اکتفا شود، می‌توان پوزیتیویسم را شکلی از ایدئالیسم دانست.

به عبارت دیگر شلیک قصد دارد، با مقایسه میان پوزیتیویسم و رئالیسم و هم‌چنین متافیزیک، مرزهای پوزیتیویسم منطقی را در مواجهه با واقعیت و جهان خارج روشن کند.

آنچه از بیان او روشن می‌شود این است که بدفهمی پوزیتیویسم و مفهوم کلیدی آن، یعنی داده حسی بی‌واسطه، سبب مرزبندی نادرست میان پوزیتیویسم و رئالیسم شده است. اما شفاف‌شدن موضع پوزیتیویست‌ها این مرز را از بین می‌برد یا کم‌رنگ می‌کند. اما این شفافیت مرز میان پوزیتیویست‌ها و رئالیست‌ها با متافیزیک‌دان‌ها را بیش‌تر می‌کند و عمق اختلاف را روشن‌تر.

شلیک برای تعیین موضع پوزیتیویست‌ها درباره واقعیت و جهان خارج به سراغ مفهوم کلیدی محل اختلاف می‌رود و داده حسی بی‌واسطه را واکاوی می‌کند.

۱.۲ داده حسی بی‌واسطه

یکی از مفاهیم محوری که به پوزیتیویست‌های منطقی نسبت داده می‌شود این حکم است که: «تنها داده حسی بی‌واسطه واقعی است»؛ این حکم را برخی پوزیتیویست‌ها بیان کرده‌اند، اما شلیک معتقد است که این گزاره به همان اندازه متافیزیکی است که حکم «واقعیت ترافرازنده وجود دارد».

او در توضیح این ادعا بیان می‌کند که وقتی می‌توان از چنین جمله‌ای دفاع کرد که، با قبول مرزبندی بین درون و بیرون، داده حسی بی‌واسطه را محتوای آگاهی و متعلق سوژه قلمداد کنیم، در این صورت آن را نوعی ویژگی ذهنی در نظر گرفته‌ایم که به جهان بیرون منسوب است. اگر چنین باشد، ما نوعی بازنمایی ایده‌گرایانه انجام داده‌ایم و این همان اصل پایه‌ای ایدئالیسم است.

شلیک این نحوه دفاع از حکم «تنها داده حسی واقعی است» را دفاعی ضعیف از سوی ارنست ماخ می‌داند که با تمایز نادرست درون و بیرون گرفتار ایدئالیسم شده است. حال این ایدئالیسم ممکن است یا به صورت سولپسیسیسم بروز کند یا می‌توانیم مانند ایدئالیسم برکلی معتقد باشیم که ویژگی ذهنی مدنظر و متعلق شناسایی بین سوژه‌های مختلف توزیع شده است و منحصر به ذهن فرد نیست (ibid.: 481).

اما رویکرد شلیک اساساً متفاوت است. او پرسش از «واقعیت» و «جهان خارج» را شبه‌مسئله (pseudo problem) می‌داند. برای روشن‌شدن این مطلب ابتدا داده حسی را تعریف می‌کنیم. برای شلیک داده حسی صرفاً واژه‌ای است برای بسیط‌ترین چیزی که جایی برای پرسش بیش‌تر نگذارد. در واقع او باور دارد که هر واژه‌ای که انتخاب کنیم قابلیت تعبیر نادرست خواهد داشت.

تعریف داده حسی به «معرفت مستقیم» یا «محتوای آگاهی» این مشکل را دارد که موجد دوگانه متعلق شناسایی و شناسنده می‌شود. جدای از همه این مشکلات، هنوز منظور از واژه داده حسی بی‌واسطه معلوم نشده است. آیا این واژه صرفاً شامل «کیفیات» مانند «آبی»، «گرم»، و «درد» است یا علاوه بر آن‌ها شامل روابط میان این‌ها یا ترتیب قرارگرفتنشان هم می‌شود؟ آیا شباهت میان دو کیفیت در مقام یک «داده» حسی بی‌واسطه همانند معنای شباهت میان خود آن کیفیت‌هاست؟ اگر داده تجربی به‌نوعی شرح و بسط داده شود یا درباره آن قضاوت شود، آیا این شرح و بسط یا قضاوت می‌تواند به معنای یک داده تجربی تلقی شود؟ در نهایت، در مسئله کیفیات، نسبت بین کیفیت‌ها، و تفسیر آن‌چه شناخته می‌شود، هم‌چنان، ابهام‌های جدی باقی می‌ماند.

پاسخ شلیک به این سؤالات و ابهام‌ها برگرفته از دغدغه او در باب تغییر کارکرد فلسفه است. او باور دارد برای پیدا کردن معنای گزاره باید آن را با پیش‌کشیدن تعاریف مناسب‌تر دگرگون کرد تا در نهایت به کلماتی برسیم که تعریف‌ناپذیر باشند؛ متنها کلماتی که معنایشان تنها با اشاره مستقیم مشخص شود. بنابراین، معیار صدق و کذب گزاره این می‌شود که آیا در اوضاع مشخص (موجود در تعاریف) داده یقینی در دسترس است یا خیر؟ هنگامی که این مهم صورت گیرد، هرآنچه را که یک گزاره درباره آن سخن می‌گوید تعیین کرده و درحقیقت معنای گزاره را فهمیده‌ایم. علی‌الاصول اگر توانایی تأیید یک گزاره، یعنی دانش و تبحر لازم برای تصدیق صدق و کذب آن، را نداشته باشیم، از این‌که آن گزاره در واقع چه می‌گوید نیز هیچ‌گونه ایده‌ای نخواهیم داشت.

محتوای دیدگاه ما در واقع بسیار سهل است (این دلیلی است بر این‌که چرا تا این اندازه ملموس است). [این دیدگاه] می‌گوید: گزاره معنای ثابت و ماندگار دارد، تنها در صورتی که صدق و کذب آن تفاوت تحقیق‌پذیری با یک‌دیگر داشته باشند. گزاره‌ای که صدق و کذبش تغییری در وضعیت جهان بیرون ایجاد نکند، اصلاً سخنی راجع به جهان بیرون نمی‌گوید. این گزاره تهی است و محتوایی منتقل نمی‌کند. من نمی‌توانم معنایی به این گزاره اختصاص دهم. هنگامی شاهد تفاوت‌های تحقیق‌پذیر خواهیم بود که شاهد تفاوت در داده حسی بی‌واسطه مربوط به جمله باشیم؛ زیرا ویژگی تحقیق‌پذیری مطمئناً معنایی ندارد، جزاین‌که بتواند در قالب داده حسی بی‌واسطه به‌نمایش درآید (ibid.: 484).

نکته مهم و شایان ذکر این است که در دیدگاه شلیک داده حسی منفرد نقشی در شناخت علمی ندارد؛ یعنی متعلقات علم شخصی همان داده حسی بی‌واسطه از منظر پوزیتیویسم

منطقی نیست، بلکه مسئله اصلی شناخت قوانین حاکم بر روابط است. شلیک اعتقاد ماخ را، مبنی بر این که داده حسی ابژه روان‌شناسی قلمداد شود، از همین منظر نادرست می‌داند. تعریف داده حسی بی‌واسطه ما را به محوری‌ترین اصل پوزیتیویسم رهنمون می‌کند. به عبارت دیگر، بسط تعریف داده حسی بی‌واسطه نزد شلیک و اعضای حلقه وین زنجیره باورهای این مکتب در باب معناداری گزاره‌ها و مسئله آزمون‌پذیری و صدق قضایا را نشان می‌دهد.

از بیان شلیک چنین برمی‌آید که تکیه بر داده حسی بی‌واسطه، آن‌هم با تعریف مذکور، امری رایج در شناخت عرفی و علمی است و فعالیت روزمره دانشمندان نیز بر همین اساس قرار دارد. در نهایت آن‌چه تفسیر و منجر به رد و اثبات فرضیه‌ها می‌شود هم‌زمانی‌ای است که دانشمندان به نحو جمعی درک می‌کنند و همین شهود حسی غیرمنفرد و تکرارپذیر در اوضاع تعریف‌شده مبنای شناخت علمی است و واقعیت چیزی بیش از این نیست. اگر هم دانشمندی قائل به معنایی اضافی برای واقعیت باشد، ناتوان از بیان و نشان‌دادن آن خواهد بود؛ زیرا به محض توصیف در محدوده زبانی قرار می‌گیرد. و لازم است شهود حسی هرآن‌چه در محدوده زبانی قرار می‌گیرد امکان منطقی داشته باشد. البته روشن است که شلیک تفکیکی جدی بین امکان منطقی و امکان تجربی قائل است و منکر ناتوانی تجربی در آزمون نبوده است. پس آن‌چه مفهوم محوری و کلیدی نزد شلیک است شناخت غیرمنفرد آزمون‌پذیر است.

درک این نکته اهمیت فراوان دارد که غالباً یک تجربه مشخص و منفرد در تحقیق‌پذیری یک گزاره راجع به طبیعت تحقیق‌پذیری محسوب نمی‌شود، بلکه کلاً ما با نظم‌ها و پیروی از قوانین طبیعی سروکار داریم. بدین طریق است که تحقیق‌پذیری‌های واقعی از توهمات و خیال‌پردازی‌ها متمایز می‌شوند. هنگامی که از واقعیت داشتن شیء یا واقعه‌ای سخن می‌گوییم بدین معناست که ارتباط بسیار مشخص و معینی بین ادراکات یا دیگر تجارب وجود دارد که، در این وضعیت مشخص، داده‌های مشخصی نیز هویدا می‌شوند. چنین جمله‌ای تنها به این شیوه تحقیق یا تأیید می‌شود، و در نتیجه صرفاً واجد همین معنای قابل‌مراوده و مفاهمه است.

این مسئله را پیش از این کانت نیز صورت‌بندی کرده بود؛ کسی که تاکنون کسی او را به پوزیتیویست بودن متهم نکرده است. واقعیت در نظر وی یک مقوله است و اگر آن را در جایی به کار می‌بریم و مدعی واقعیت داشتن یک شیء می‌شویم، به نظر کانت به این معناست که این شیء به مجموعه قانون‌مندی از ادراکات [ما] تعلق دارد (ibid.:494-495).

تاین جا، ضمن واکاوی داده حسی بی واسطه، چند نکته مطرح شد که یکی از آنها تعریف واقعیت داشتن از نظر شلیک به استناد کانت بود که به اختصار می توان چنین بیانش کرد: «واقعیت داشتن یک شیء یعنی تعلق آن شیء به مجموعه قانون مندی از ادراکات ما». اگر این عبارت را کنار آن چه قرار دهیم که تاکنون از اندیشه شلیک مطرح شد، به دو مجموعه ساختارمند از جهان پیرامون خود و هم چنین مجموعه قانون مندی از ادراکات می رسیم. شلیک، به پیروی از هلم هولتز و پلانک (سنت فیزیک دانان فلسفی) و سپس متأثر از نسیت، قائل به روابط ساختاری قانون مند در جهان پیرامونی بود و از سوی دیگر، متأثر از ماخ، به مجموعه درهم تنیده ای از ادراکات باور داشت. حال پرسش این است که شلیک چگونه میان این دو مجموعه اتحاد و رابطه برقرار کرد، به نحوی که مانند ماخ گرفتار تفکیک درون و بیرون و مجبور به پذیرش دوگانه عین و ذهن نباشد؟ (در بخش پایانی به این سؤال پاسخ خواهیم داد).

در بخش بعدی و با توجه به توصیفی که از مفهوم داده حسی بی واسطه کردیم به دو مفهوم واقعیت و جهان خارج از نگاه شلیک می پردازیم.

۲.۲ شبه مسئله اول: واقعیت

با روشن شدن مفهوم داده حسی بی واسطه در نگاه شلیک، که ریشه اختلاف نظرها و بدفهمی ها از پوزیتیویسم منطقی بود، زمان آن رسیده است که به دو مسئله یا شبه مسئله واقعیت و جهان خارج پردازیم.

دیدگاه شلیک درباره مسئله یا شبه مسئله واقعیت بر نکته ای مهم استوار است که خاستگاه آن به نقد کانت در باب برهان وجودشناسانه در اثبات وجود خداوند بازمی گردد. نکته این است که «وجود داشتن ویژگی و محمول نیست» و به نادرست، وجود داشتن و جملاتی که بر وجود شیء دلالت دارند چنین در نظر گرفته شده اند که گویی ویژگی (property) یا خاصیتی را به شیء نسبت می دهند، در حالی که این گونه نیست. این که یک شیء وجود دارد مانند این گزاره نیست که شیء سبز است، یا گرم است، یا سفت.

عبارات «وجود داشتن» و «واقعیت داشتن» به وجه عام از اشیا اشاره می کنند که با الغای خصوصیات اشیا شکل گرفته است و به طور مبنایی متفاوت با شناختی است که در زندگی روزمره و شناخت دقیق علمی جاری است.

از این رو، گزاره‌هایی که از واقعیت داشتن می‌گویند، اساساً، حرفی درباره جهان نمی‌زنند؛ چراکه از نظر شلیک و بنابر تعریف او از داده حسی بی‌واسطه گزاره برای معناداری، اولاً، باید به چنین نقاط خدشه‌ناپذیری ارجاع دهد و ثانیاً، آزمون‌پذیر باشد و بتوان در آن تشکیک کرد و قبول یا رد آن به ایجاد تفاوت بینجامد. اگر گزاره‌ای به داده‌های باواسطه بازنگردد و آزمون‌پذیر نباشد، یا نتیجه آزمون باعث ایجاد تفاوت نشود، آن جمله سخنی درباره جهان به ما نمی‌گوید.

نکته درخور توجه این است که منظور شلیک به هیچ‌روی منحصر به ابژه‌های فیزیکی نیست، بلکه شامل حالات انسانی نیز می‌شود.

آیا حقیقت دارد که من هنگام شنیدن آن خبر احساس خوبی داشتم؟ این گزاره می‌تواند به همان روشی تحلیل شود که مثلاً گزاره «آیا حقیقت دارد که ستاره شهاب‌نگ قمر دارد (که این قمر واقعی است)؟» تأیید یا تکذیب می‌شود. این که مثلاً در فلان موقعیت مشخص خوش‌حالی را تجربه کرده‌ام می‌تواند، برای مثال، از طریق بررسی اظهارات بقیه درباره رفتارهای من در آن موقعیت، یک نامه که من در آن موقعیت نوشته‌ام، یا به‌سادگی با به‌خاطر آوردن عینی یک تجربه احساسی به تحقیق برسد. از این رو علی‌الاصول هیچ‌گونه تفاوتی وجود ندارد (ibid.: 496).

شلیک، براساس توصیفات بالا از شبه‌مسئله واقعیت، تعریف واقعی بودن را این می‌داند: ایستادن در یک موقعیت مشخص در نسبت با داده حسی بی‌واسطه، موقعیتی که بتواند به‌نحو معناداری آزمون‌پذیری و تفاوت صدق و کذب گزاره در نسبت با جهان را از یک‌دیگر متمایز کند.

۳.۲ شبه‌مسئله دوم: جهان خارج

«جهان خارج مستقل از ما» شبه‌مسئله دومی است که در معرفت‌شناسی شلیک جایگاه ویژه‌ای دارد. او برای این واژه دو کاربرد قائل است: کاربرد اول در ساحت زندگی روزمره و در زبان محاوره؛ و کاربرد دوم به‌مثابه اصطلاحی فنی و در ساحت علم و شناخت علمی.

هرجا از این کلمه در زندگی روزمره استفاده شود، مانند سایر اصطلاحاتی که به‌صورت عملی استفاده می‌شوند، معنای محسوسی دارد که می‌توان آن را شرح داد. درمقابل «جهان درون» که شامل خاطرات، افکار، رؤیاها، تمنیات، و احساسات می‌شود، جهان خارج جز به دنیای کوه‌ها، درخت‌ها، حیوانات، و انسان‌ها نمی‌پردازد. ما معیارهای

مشخص تجربی داریم که براساس آن‌ها می‌توانیم تعیین کنیم که خانه‌ها و درخت‌ها، وقتی ما آن‌ها را نمی‌دیدیم، وجود داشته‌اند و این که آن‌ها پیش از این که ما متولد شویم وجود داشته‌اند و این که پس از مرگ ما نیز وجود خواهند داشت. این بدین معناست که این حکم که «آن‌ها مستقل از ما وجود دارند» معنای واضح و قابل تحقیقی دارد و به وضوح می‌تواند به تأیید برسد. ما می‌توانیم به خوبی امور تجربی از این دست را از اموری که صرفاً «سوپرکتیو» و «به ما وابسته» اند تمیز دهیم (ibid.: 497).

وقتی جهان خارج همان دنیای مستقل از ما باشد که در زندگی روزمره حسش می‌کنیم روشن است که پوزیتیویست در وجود آن شک ندارد و می‌تواند به نحو تجربی نشان دهد که این جهان مستقل از ماست و بعد از ما نیز، بنابر شواهد، خواهد بود. این جهانی است که از جهان سوپرکتیو ما جداست و ما به طور قاطع می‌توانیم آن را از دنیای افکار و اوهام و تخیلات خود تمیز دهیم.

شلیک درباره اصطلاح «جهان خارج» در ساحت علم قائل است که امور مشاهده‌ناپذیر در قلمروی علم، که به نظریه‌ها شکل می‌دهند، نیز به همان اندازه کوه‌ها و درختان در زندگی روزمره ما واقعی‌اند. درنگاه او عینی بودن کوه‌ها و درختان دقیقاً مانند پرتون‌ها و انرژی‌هاست؛ دسته دوم در مقایسه با اولی تقابل بیش تری با سویه سوپرکتیو، مثلاً احساسات یا توهمات، ندارد. شلیک باور دارد که ما در واقع خود را قانع کرده‌ایم که ادعای وجود بسیط‌ترین «نمونه‌های نامشاهدتی» از سوی دانشمند اصولاً به همان روشی بررسی می‌شود که واقعیت داشتن یک درخت یا یک ستاره را با آن بررسی می‌کنیم (ibid.: 498)؛ بنابراین، از این منظر فرقی با هم ندارند.

آنچه از بیان شلیک برمی‌آید این است که پوزیتیویست‌های منطقی نه تنها به جهان خارج در معنای روزمره آن شک ندارند، بلکه با امور مشاهده‌ناپذیر قلمروی شناخت علمی نیز چنین‌اند و همه آن‌ها را واقعی می‌پندارند. نقطه تعارض در باور به جهانی فراتر از جهان تحقیق‌پذیر است که شلیک معتقد است انکار آن به اندازه تأیید آن متافیزیکی و بنابراین مهم است. یعنی پوزیتیویست حتی برای انکار جهان ترافرازنده هم تلاش نمی‌کند و چنین تلاشی را بی‌معنا می‌داند.

از نظر شلیک تمام چیزها واقعی‌اند، همان‌گونه که برای تمام مردم و دانشمندان چنین است. اما نزد دانشمندان موضوع اصلی علم قوانین است و نه حواس ما و تعبیری که ماخ و برخی پوزیتیویست‌ها در این باره به دست داده‌اند و اجسام را صرفاً ترکیباتی در حواس ما دانسته‌اند نادرست است. از منظر شلیک رویکرد مقبول پوزیتیویسم منطقی یا تجربه‌گرایی

منسجم این‌گونه است که گزاره‌های مربوط به اجسام این قابلیت را داشته باشند تا به گزاره‌ای معادل درباب شکل‌گیری احساسات در انطباق با قوانین تبدیل شوند. با پایان یافتن بررسی دو شبه‌مسئله و روشن شدن موقف شلیک درباب واقعیت و جهان خارج، در بخش پایانی، معرفت‌شناسی او را بررسی می‌کنیم.

۳. معرفت‌شناسی خاص و عام

معرفت‌شناسی موریس شلیک را به دو دوره خاص و عام تقسیم می‌کنند. نکته کلیدی در دوره نظریه خاص محور معرفت‌شناسی اولیه شلیک است: شکافی عمیق میان آگاهی حسی و دانش ادراکی. به عبارت دیگر، نقطه ثقل نگرش شلیک در تمایز میان شناخت عرفی مبتنی بر دریافت حسی و شناخت علمی است.

تا پیش از ارائه نظریه خاص و عام، شلیک در مقاله‌های «محدودیت‌های تکوین مفهوم فلسفی و علمی» و «ماهیت حقیقت در منطق مدرن» تعریفی از علم و هم‌چنین حقیقت و صدق ارائه کرده بود.

به نظر او هدف علم تنزل پدیده‌ها به رابطه‌هایی است که در کنترل قانون قرار داشته باشند؛ از این رو رویدادهای شخصی را نمونه‌های ویژه‌ای از قوانین جهانی می‌داند. علم به صورت ریاضی و به شکل فضایی - زمانی بیان می‌شود تا اندازه‌گیری دقیق ارائه دهد. هم‌چنین نزد وی علوم منحصر به فرد با کیفیت‌های متمایز و قدرت‌مند تعیین می‌شوند، همان‌طور که «جرم» مکانیک را متمایز می‌کند، «گرما» ترمودینامیک را و غیره. گرچه روش‌های تکوین علمی - ریاضی کل دنیای طبیعت را به روابط کمی محدود می‌کنند، این مسئله درباره کیفیت‌های محض و تحویل‌ناپذیر صدق نمی‌کند. این وظیفه فلسفه است و فلسفه به نظریه کیفیت‌ها تبدیل می‌شود (Oberdan 2013: 7).

در خصوص حقیقت و صدق نیز شلیک پیش از ارائه نگرش معرفت‌شناسی خاص و عام خود آن را طرحی متحد و هم‌خو می‌داند. عقیده و قضاوت، به مثابه مجموعه ساختاریافته‌ای از اجزای آن، هماهنگ با این حقیقت است که شامل وجودهایی می‌شود که با اجزای قضاوت و عقیده معنا می‌شوند و هماهنگ با ساختار قضاوتی خاص هستند. وقتی مؤلفه‌های یک قضاوت ساختاردهی می‌شوند، به طوری که کل قضاوت به طور متحد و یک‌صدا شرایطی را در دنیا به وجود می‌آورند، قضاوت درست است؛ در غیر این صورت اشتباه است. مفهوم حقیقت چونان یک هماهنگی یک‌صدا و متحد در نظریه پیش‌اثبات‌گرایی شلیک در مورد دانش مجسم می‌شود (ibid.).

با این مقدمه دوباره به نظریه خاص و عام شلیک در معرفت‌شناسی باز می‌گردیم. همان‌طور که بیان شد، محور معرفت‌شناسی اولیه شلیک شکافی عمیق میان آگاهی حسی و بصری و دانش ادراکی است. گرچه این تمایز یادآور تضادی است که کانت میان مفاهیم و شهود قائل می‌شد، تفاوتش با کانت در این است که شلیک مانند هلم هولتز شهود را کاملاً طبیعی می‌داند. شهود از نظر شلیک روندی دارد که از کیفیتی مجمل در فضا زمان تبدیل به شناختی تفصیلی‌تر از اشیا می‌شود. در ادامه، برای درک بهتر منظور شلیک به دو مثال او در محدوده شناخت عرفی (روزمره) و علمی می‌پردازیم.

او برای مثال اول در قلمروی شناخت رایج در زندگی روزمره به تصویر بصری جسمی از فاصله دور اشاره می‌کند که در گام نخست آن را یک حیوان، و سپس یک سگ می‌بیند و وقتی شیء به اندازه کافی نزدیک می‌شود، می‌فهمد که سگ خودش است. شلیک از سه گام برای شناخت نام می‌برد که گویی یک چیز هربار و به شکل دقیق‌تر شناخته می‌شود تا از بساطت اولیه، که شناخت در حد یک شیء است، به یک نام مشخص ختم شود.

در شناخت هرچیز سه مرحله مشترک است. در واقع، آنچه (در مرحله اول) کشف می‌شود از نو شناخته می‌شود و این شناخت جدیدتر می‌تواند در آنچه قبلاً کشف شده است با یک نام معین شود. این روند با رسیدن به یک نام، که متعلق به شیء شناخته شده است و نه اشیا دیگر، متوقف می‌شود. در زندگی روزمره، شناخت هر چیز جز به معنای حصول نام صحیحی برای آن نیست (Schlick 1974: 8).

در مثال قبل نیز این روند کاملاً مشهود بود. نتیجه گام اول شناخت وجود یک «حیوان» بود. در گام دوم مشخص شد که آن حیوان یک «سگ» است و به گفته شلیک، در گام آخر، با شناخت دقیق‌تر و تفصیلی‌تر از سگ مشخص می‌شود که سگ خودش، «فریتز» است. این نقطه‌ای است که در زندگی روزمره شناخت ما از شیء به یک نام متعین و مشخص برای آن شیء می‌رسد.

همین روند در نمونه‌های دانش علمی نیز پیش می‌آید. مثلاً توضیحات اولیه درباره نور نشان می‌داد که رفتار آن شباهت بسیاری با رفتار امواج دارد. از این رو، در آثار کریستین هویگنس نور پدیده‌ای موجی یا به عبارت دیگر تکثیری موج‌گونه است. سپس هاینریش هرتر نشان داد که نور مانند امواج مکانیکی نیست که از خلال واسطه (مانند آب یا هوا) گذر کند، بلکه مانند امواج الکتریکی رفتار می‌کند. بر همین اساس نور را جزء امواج الکترومغناطیس دانستند. در این مورد، مانند عکس سگ، نور یک پدیده موجی شناخته شده بود و کمی بعد آن را اختلالی موج‌وار در میدان الکترومغناطیس دانستند (ibid.: 9).

در مراحل اولیه دانش روزمره، آنچه دوباره هنگام شناخت پدیده‌ای شناخته می‌شود ایده بصری است. ایده‌های شهودی تصویری ارائه می‌دهند که نشانه‌ای از محتوای آن‌هاست و برآمده از تجربه حسی. البته این تصاویر مبهم‌اند و به خوبی تعریف نشده‌اند.

وقتی ایده‌های شهودی برای اهداف زندگی روزمره کافی‌اند، تحقیقات علمی نیازمند روش‌های دقیق برای دستیابی به ایده‌ها و بیان آن‌ها هستند. به همین دلیل مفاهیم (ایده‌هایی با محتوای معین) در شکل دادن به حکم علمی استفاده می‌شوند که محتوای آن معین است و درعین حال محتوای شهودی آن حذف می‌شود. شلیک در کتاب *نظریه جامع دانش* می‌گوید مفاهیم، به صورت دسته‌ای، طبقه‌بندی شده‌اند، همان‌طور که مفاهیم اصلی و اولیه ریاضیات با توجه به یک‌دیگر و توسط اصل کلی این رشته تعریف شده‌اند. او در نوشته‌های اولیه‌اش در باب معرفت‌شناسی تعریفی سنتی از تکوین مفهوم ارائه داد و به ویژگی‌هایی اشاره کرد که زیرمجموعه این مفهوم بودند. از این رو، مفاهیم نشان‌دهنده دسته‌ای از اجسام‌اند که با ویژگی‌های معین تعریف می‌شوند، به طوری که دامنه آن‌ها کاملاً مشخص است. از این رو، آن‌ها متفاوت با شهودی‌اند که نمایی از آن‌ها به اندام حسی ارائه می‌شود. بنابراین شهود یک مثلث یا یک انسان به طور کلی می‌تواند تنها تمثال بصری مبهمی از مثلث یا انسانی خاص باشد. گرچه دانش روزمره برگرفته از مقایسه شهودهاست، دانش علمی جای‌گزین شهودها در این مقایسه‌های انجام‌شده با مفاهیمی می‌شود که دقیقاً مشخص شده‌اند. به طور خلاصه می‌توان گفت تفکر علمی می‌تواند، با اتکا به مفاهیم، باعث رشد دانش به سطح بالاتری از دانسته‌ها و اطلاعات روزمره شود (Oberdan 2013: 9-10).

اهمیت دوره عام معرفت‌شناسی شلیک در تلقی نوآورانه و کلیدی آن از مفاهیم است و تعریف آن‌ها بر اساس معادله‌های ریاضی و نه تنزلشان به مجموعه‌هایی از تصاویر شهودی است. به دلیل همین تفاوت در تلقی از مفاهیم، دوره خاص و عام در معرفت‌شناسی او از یک‌دیگر متمایز می‌شود.

۴. نتیجه‌گیری

موريس شليک، در مقام رهبر و مؤثرترین شخصیت مکتب پوزیتیویسم منطقی، معتقد است مفهوم «واقعیت» در زندگی روزمره (شناخت موردنیاز برای آن) و هم‌چنین در قلمروی شناخت علمی محل تردید نیست و به تعبیر دیگر پذیرش آن بدیهی است. او هم‌چنین

تفکیکی قائل نبود بین آنچه در زندگی روزمره واقعی به نظر می‌رسد با آنچه در قلمروی علم در زمره مشاهده‌ناپذیرها قرار می‌گیرد. همان‌گونه که در بخش‌های قبل بیان شد، پوزیتیویست‌ها تردیدی در این گزاره نداشتند که اتم، امواج الکترومغناطیس، و ... همان قدر واقعی‌اند که کوه و درخت و رودخانه!

اما آنچه شلیک با آن به شدت مخالفت می‌ورزید تلقی متافیزیکی از واقعیت و جهان خارج مستقل از ما بود. اعضای حلقه وین و موریس شلیک به واقعیتی ورای آنچه آزمون‌پذیری و بیان آن در قالب گزاره ممکن باشد اعتقاد نداشتند. به عبارت دیگر، رابطه مستقیمی وجود دارد میان گزاره روش‌شناختی پوزیتیویست‌های منطقی، یعنی آموزه آزمون‌پذیری، با رویکرد آن‌ها به واقعیت.

شلیک به دو صورت با مفهوم واقعیت مواجه می‌شود: صورت اول که بدیهی و انکارنشدنی است؛ و صورت دوم که رویکردی متافیزیکی به واقعیت است و مدنظر متافیزیک‌دان‌ها. از منظر او مواجهه از نوع دوم مواجهه با دو شبه‌مسئله «واقعیت» و «جهان مستقل از ما» است. تعبیری که متافیزیک‌دان‌ها از واقعیت و جهان مستقل از ما دارند و اصطلاحاتی که برای توصیف آن به کار می‌برند ارجاع‌پذیر به داده‌های حسی با واسطه نیست؛ به همین دلیل به لحاظ آزمون‌پذیری و پایگاه صدق گزاره‌ها مخدوش است و امکان رد و اثبات تجربی ندارد. تنها طریق مورد ادعای متافیزیک‌دان‌ها نحوی شهود عقلی است که با اصطلاحاتی خاص در متافیزیک مانند جوهر، مطلق، شیء فی‌نفسه، و واقعیت ترازنده بدان اشاره می‌شود. اما چگونه می‌توان این اصطلاحات برساختی و گزاره‌ها و احکامی را که حاوی واقعیت متافیزیکی‌اند آزمود؟ از دید شلیک، راهی برای آزمون مدعیات متافیزیک‌دان‌ها وجود ندارد و آنچه به روش تجربی آزمون‌پذیر نباشد امکان ارجاع به داده‌های حسی با واسطه و بیان در قالب زبان را ندارد و تنها می‌توان، ملهم از اندیشه ویتگنشتاین، درباره آن سکوت کرد.

کتاب‌نامه

- Oberdan, Thomas (Winter 2016), "Moritz Schlick", *The Stanford Encyclopedia of Philosophy*, <<https://plato.stanford.edu/archives/win2016/entries/schlick/>>.
- Ray, C. (2000), "Logical Positivism", in *A Companion to the Philosophy of Science*, W. H. Newton-Smith (ed.), Oxford: Blackwell Publishers.
- Schlick, M. (1915), "The Philosophical Significance of the Principle of Relativity", *Philosophical Papers*, vol. 1.

مفهوم «واقعیت» نزد موریس شلیک ۶۳

Schlick, M. (1927), "Letter to Albert Einstein", July 14, 1927, *Einstein Collection*, Hebrew University (EC 21–599).

Schlick, M. (1963), *Space and Time in Contemporary Physics*, New York: Dover Publication

Schlick, M. (1974), *General Theory of Knowledge*, Springer.

Schlick, M. (1978), *Philosophical Papers*, vol. 1: (1909–1922), Mulder, Henk L., van de Velde-Schlick, B.F.B. (eds.), Springer.

Uebel, T.(2003), "On the Austrian Roots of Logical Empiricism: The Case of the First Vienna Circle," in Parrini, Salmon, and Salmon (eds.), *Logical Empiricism: Historical and Contemporary Perspectives*, Pittsburgh: Pittsburgh University Press.

